



پرسش‌هایی از این دست مدام در فضا شناورند که تا کی با این همه مشکل دست به گریبان خواهیم بود؟ وضعیت ما کی تغییر خواهد کرد؟ این جمله‌بندی‌ها غالباً فعل لازم دارند: فعل «تغییر کردن» و نه «تغییر دادن»، «عوض شدن» و نه «عوض کردن»، «رها شدن» و نه «رها کردن». زبان ما اما اشارتی است به ساختارهای ذهنی مان و این ساختارها خود همان‌هايند که بازتاب عملی پیدا می‌کنند. فاعل جملات همواره چیز یا کسی است مجهول: شرایطی که خودبه‌خود و با گردش روزگار قرار است دگر شود؛ گاه خداوند قرار است دستی بیاورد در امور و گردش احوال را عوض کند و گاه دولت‌ها و نمایندگانی که به مجلس فرستاده‌ایم، مسوول اول و آخرند برای بهبود امور. چنان که گویی ما یک‌بار انتخاب کرده‌ایم – کم‌وکیف خود این انتخاب نیز بر کمتر کسی پوشیده است – و من بعد دیگر تکلیف ادا شده و تنها کاری که می‌شود کرد، چشم دوختن به دولت، به قضا و قدر و شانسی‌های معلق در هواست. در نسخه‌های دیگر – و بعضاً تازه‌تر – هم چشم‌ها به کسی است که در هیات منجی از بیرون قاب وارد می‌شود و ما را رستگار می‌کند؛ فیگوری که بر قسمی نگاه اسطوره‌ای تکیه زده و درست در بیرونی بودن و تا بدین لحظه در بوت‌های آزمون و عمل سنجیده نشدن است، که می‌تواند چراغ ذهن‌ها را روشن کند. کسی که از جایی فرای این افق تیره می‌آید و به آمدن‌اش کورسوی امیدهای انتزاعی ما – در ساختار زبانی مجهول – پرنور می‌شود.

نگاه تقدیرگرایی که عاملیت خود را در تغییر آنچه بر او می‌رود، جز از کانال‌های تعبیه‌شده‌ی باریک سیاستی دولت‌محور نمی‌بیند و

تغییر آن ساختارها را نیز جز به خواست و اراده‌ی خود همان ساختارها - که پاسخگویی‌شان به مطالبات مدنی ناچیز بوده است - متصور نیست، عجیب نیست که در تنگنای اجتماعی-سیاسی دست به دامن فیگور «منجی» شود. چنین نگاهی نیاموخته که خود را عامل بیند و نیازمندی که در پیچه‌های این عاملیت را با کنش خود بگشاید. تردیدی نیست که مطالبه از دولت و نمایندگان انتخابی نیز خود بخشی از عاملیت سیاسی شهروندان است. چرا که انتخابی اگر در کار باشد به آن دقیقه‌ی انتخاب خلاصه نمی‌شود و این مسوولیت مدام بر دوش اعضای جامعه است که وعده و وعیدهای سیاستمداران را به آن‌ها گوشزد کنند و کارهای آنان را با گفته‌های پیشین و کنونی‌شان تطبیق داده، بر همین مبنا نقدشان کنند. اما آیا این‌ها تنها اشکال مداخله‌ی ما در امور اجتماعی-سیاسی‌مان هستند؟ اگر دولت در برآورده کردن وعده‌هایش ناتوان، ناکارآمد یا ناراستگو از آب درآمد و جولانگاهی برای نقد باقی نماند، چه باید کرد؟ اگر نیروهای غیرانتخابی جز دولت بازیگران صحنه شدند، چه می‌شود کرد؟

ذهن منجی گرا آبخور دیگری نیز دارد و آن نبود یا از دست رفتن ساختارهای جمعی و اشکال همبستگی اجتماعی است و این که جامعه‌ی مدنی عاملیت خود را برای تغییر، عبور و تحول از وضعی به وضع دیگر ناچیز می‌پندارد. چندان غریب نیست که غیاب ساختارها و بسترهای فعالیت جمعی، ما را نسبت به تغییر یا بهبود چیزی که ابعادش از توان فردی ما بس فراتر است، چنان ناامید کند که تنها به خیالاتی نورانی در افق‌های دور چشم بدوزیم، به چیزی که خود را از روزمره‌ی دسترس‌پذیر و ناتوان‌مان بگسلد. آیا اگر ساختارهای اجتماعی و فعالیت‌های جمعی قدرتمندتری می‌داشتیم، نگاه‌مان به تغییر امور عاملانه‌تر نبود؟ آیا شکل دادن به این ساختارها امکان بسیج نیروها را فراهم نمی‌کند و بستر تغییرات بزرگ‌تر را نمی‌گستراند؟ و اصلاً آیا می‌توان تغییری را اندیشید، پروراند و پیش برد، بی آن که شهروندان یکدیگر را پیدا کنند و در فضای عمل مشترک‌شان قدرت شکل بگیرد؟

صحنه‌های زیر مشاهدات و روایاتی از همین سال‌های اینده. تصویر ما از چشم دیگران و مثال‌هایی از تلاش‌های جمعی ما و دیگران برای رفع مشکلات و پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی‌مان. بیش از همه شاید نشان دهد که چطور فقط به بالا نگاه می‌کنیم، آن هم نه عاملانه و معمولاً نه آن‌چنان که بخواهیم یا بتوانیم بالا را به تامین تقاضاهایمان وادار کنیم، بلکه منتظرانه و از پا نشسته یا در خیال موهوم انباشت انرژی برای تغییری بزرگ. در واقع داعیه و باور تغییر از بالا به پایین نیز، اگر منجی‌اندیشی را فروبگذاریم، جز با شکل دادن «پایینی» توانمند که قادر باشد «بالا» را به اجرای خواسته‌های خود وادارد، ممکن نمی‌نماید. در همین یک سال اخیر دیده‌ایم که تنگنای

اقتصادی و بحران‌های زیست‌محیطی چنان توان‌فرسا شده که نارضایتی را از آستانه‌ی تحمل عبور داده. شاهد بوده‌ایم که چطور اعضای بخشی از اصناف یکدیگر را یافته‌اند و تحصن‌ها و اعتراضات جمعی وسیع شکل گرفته‌اند. شاهراه‌های غیرموهوم و نامتوهم به نظر می‌رسد که باید از راه همین تشکل‌سازی‌ها و تجمیع نیروها عبور کنند. چه، منجی‌گرایی جز بسترهای فرهنگی-تاریخی به بن‌بستی اندیشگی اشاره دارد که خود را عامل تغییر نمی‌بیند و این امر خود شاید از آن‌جا نشأت بگیرد که فرد قادر نیست به راه و روش‌هایی برای پیوستن خود به دیگران و نیرویی که می‌تواند از این پیوند شکل بگیرد، بیان‌دیشد یا که بدان امید بندد. این جاست که برهم‌کنش ذهن و عمل و بسته‌بودن ذهن بر امکان‌ها مظاهر خود را رو می‌کند. عاملیت اجتماعی می‌تواند با در دست داشتن راهکارهایی برای تجمیع نیروها و فعالیت جمعی هرچه بیشتر قوت بگیرد. و نیاز به گفتن نیست که قدرت گرفتن نگاه عاملانه به خود، جا را برای رشد و نمو اشکال فکری دیگر تنگ خواهد کرد. روایت صحنه‌های زیر در این امیدواری است. در امید به شکل دادن به ساختارهایی که ما را در پیوند اجتماعی قوی‌تری با یکدیگر قرار دهد، همبستگی‌مان را تقویت کند و تغییرات اجتماعی-سیاسی بزرگ‌تری را رقم زند.

صحنه‌ی نخست.

دانشمند آب و محیط زیست است و زمینه‌ی پژوهشی‌اش حوزه‌ی آبریز دریاچه‌ی ارومیه بوده. با همکاران دانشگاهی‌اش در هلند از جنوب غربی حوزه‌ی ارومیه دیدن کرده‌اند. منطقه‌ای که کاشت سیب در آن به‌مرور جایگزین کاشت انگور شد، اما باغ‌های سیب خود به یکی از دلایل خشکی دریاچه‌ی ارومیه بدل شدند. آذربایجان غربی که در تولید سیب درختی دارای رتبه‌ی اول کشور است، از بازار صادرات سهم کوچکی دارد. امسال انباشت سیب مازاد در کنار جاده‌ها از مسایل بحرانی بوده است.<sup>۱</sup> سیب‌ها در حجم بالا در کنار جاده‌ها در حال فاسد شدن بوده و جمعیت جوان بیکار چشمگیر و پاسخ مردم در برابر پرسش بازدیدکنندگان همواره این که دولت باید یک فکری بکند. دولت باید سیب‌ها را از ما بخرد یا به ما ماهیانه پولی بدهد تا ما سیب نکاریم. همراهان دانشگاهی هلند از این می‌پرسند که چرا کسی خودش دست به کار نمی‌شود و کاری با این سیب‌ها نمی‌کند. در فروشگاه‌ها پرس‌وجو می‌کنند که آیا محصولی از سیب در منطقه تولید می‌شود، کمپوتی، لواشکی، حلوائی یا چیزی از این دست و هیچ‌گونه فرآورده‌ی محلی از سیب پیدا نمی‌کنند. برایشان غریب و شگفت جلوه می‌کند که چنان حجمی از سیب پای جاده‌ها دپو شده، از بین می‌رود، منطقه از بیکاری

<sup>۱</sup> <http://newspaper.hamshahri.org/id/29381/%D8%AA%D9%84%D8%AE-%D8%B4%DB%8C%D8%B1%DB%8C%D9%86-%D8%B3%DB%8C%D8%A8-%D8%A7%D8%B1%D9%88%D9%85%DB%8C%D9%87.html>

رنج می برد و هیچ کس دست اش را به زانویش نمی گیرد و همه منتظرند که دولت بیاید و کاری کند.

صحنه‌ی دوم.

در مکلنبورگ - شمال شرق آلمان - در خانه‌ی روستایی بزرگی مهمان مردی هستیم پنجاه و چندساله که در هاله (شهری در آلمان شرقی سابق) کشاورزی خوانده بود و چند سالی پس از یکپارچگی آلمان‌ها تعدادی از همکلاسی‌های سابق اش را راه انداخته بود و با هم به مکلنبورگ آمده بودند. آمده بودند تا زندگی بسازند یا که در واقع با خودشان به یکی از فقیرترین مناطق آلمان زندگی بیاورند، آن هم درست در روزهایی که همه در حال گریختن به غرب بودند. از کارهایشان تعریف می کرد. از ساختار پویایی که به مرور شکل داده بودند. از کشاورزی، دامداری و سفالگری شان. از برنامه‌شان برای شکل دادن به یک مزرعه‌ی اکولوژیک که از نظر انرژی مستقل باشد و پول جذب منطقه کند. می خواستند بخشی از پول را خودشان سرمایه گذاری کنند و بخشی را یک شرکت سرمایه گذار بزرگ تر خارج از منطقه. هر هفته همه‌ی ده در خانه اش جمع می شدند و دور هم مهمانی می کردند. قسمی کمون شکل داده بودند و مرد از همان خانه‌ی روستایی با همدستان پروژه‌هایش تله کنفرانس برگزار می کرد. هم دانشکده‌ای گرجی ام نیز بدین بود که ما بتوانیم در ایران و گرجستان هم ساختارهای پایدار خودگردان شکل دهیم. صاحب خانه اما اعتمادی به حرف ما نداشت. مدام می گفت که باید از جایی شروع کرد. باید وارد عمل شد! و خوب خودش تمثال همین آغازیدن و توانستن بود. خلاف جهت آب شنا کرده بود و حالا بعد از سال‌ها چند خانوار بودند که دور هم زندگی ساخته بودند و برای خود کفایی انرژی برنامه می ریختند.

صحنه‌ی سوم.

چند سال پیش عده‌ای ایده‌ای پرورنده بودند به نام «دیوار مهربانی». دیواری را در مناطقی از شهرهای مختلف رنگی کرده بودند و جارختی آویخته بودند. هر کسی می توانست کفش، لباس و لوازمی را که مورد نیاز نبود، بیاورد و به میانجی دیوار در اختیار دیگران بگذارد. روی بعضی دیوارها دو جمله‌ی ساده و بسیار غیرایدیولوژیک نیز نقش بسته بود: «نیاز داری بردار / نیاز نداری بذار!» جایی یخچال گذاشته بودند. ماجرا بال و پر گرفته بود. کسانی غذا می آوردند و توزیع می کردند. کسانی دیگر نذرهایشان را می آوردند. طوری شد که روزنامه‌های غیرفارسی زبان هم این پروژه‌ی مردمی را معرفی کردند. اما نقدهای تند و تیزی هم به موازات این حرکت در

فضا جریان داشت. فحوای آن‌ها این بود که با چنین کارهایی ملت تنها وجدان خود را راضی می‌کنند و عواطف مذهبی و اخلاقی‌شان نوازش می‌شود، بدون آن که به مساله به‌شکل ریشه‌ای پرداخته شود. به زعم این منتقدان، کارهای «خیرانه» ای از این دست – که تعبیر «خیرانه» خود در معنایی تقلیل‌گرایانه و مبتنی بر قسمی نیت‌خوانی به کار می‌رفت – آدرس‌های غلط می‌دادند. رضایت‌خاطری موقتی حاصل می‌شد و انرژی‌ای که باید برای ایجاد تغییرات بنیادین انباشته می‌شد، صرف این قبیل اقدامات نازل می‌شد. به نظر این منتقدان، مسوولیت دولت و سیاست‌گذاری‌های موجود که خود به شکاف میان فقیر و غنی دامن می‌زنند، با دستی که (نیمه)اغیا به طرف فقرا دراز می‌کردند، کم‌رنگ و درجه‌دو جلوه می‌یافت و نیروی اعتراضی خود را در شفقتی بی‌معنی و کم‌کارکرد خنثی می‌کرد. این جنبه از حرکت کاملاً نادیده گرفته می‌شد که همین همکاری‌های کوچک که نیت بس متفاوتی را ممکن است پس‌پشت خود داشته باشند، خود می‌توانند نطفه‌های جمع‌سازی‌ها و گروه‌سازی‌های اولیه باشند. چه، حرکت‌هایی از این دست در جامعه‌ای که روحیه‌ی همبستگی‌اش درخشش چشمگیری ندارد، می‌توانست بستری برای تقویت پیوندهای اجتماعی باشد. گروه‌ها و نهادهایی مردمی شاید از دل آن‌ها می‌جوشیدند که در روزگاری مثل همین روزهای مملکت در تامین نیازهای اولیه و حمایت زندگی بی‌ثبات عده‌ای از همشهری‌ها فعالیت می‌کردند، بی آن که تمام موجودیت و عاملیت ما در نگاه به دولت، مطالبه از دولت و نقد به او خلاصه شود.

صحنه‌ی چهارم.

اگر واژه‌ی Foodsharing را در فیسبوک جست‌وجو کنید، با افزودن نام اغلب شهرهای آلمان به گروه‌هایی می‌رسید. ایده البته فراتر از صفحات فیسبوکی است. پلت‌فرم «اشتراک غذا»<sup>۲</sup> که سال ۲۰۱۲ در برلین پایه‌گذاری شده و در آلمان، اتریش و سوییس فعال است، خود را نجات‌دهنده‌ی غذای ناخواسته یا مازاد تولید چه از تولیدکنندگان و چه شهروندان معرفی می‌کند. همزمان خود را حرکتی آموزشی-سیاسی درک می‌کند که هدف محیط‌زیست و مصرف پایدار را دنبال می‌کند و برای توقف دورریز و علیه بسته‌بندی‌های پلاستیکی عمل می‌کند. عده‌ی زیادی توزیع‌کننده/نجات‌دهنده‌ی غذا در پلت‌فرم عضویت دارند و داوطلبانه فعالیت می‌کنند. همزمان مکان‌هایی تعیین شده (کمدی، یخچالی یا چیزی از این قبیل) با نام آلمانی Fair-Teiler به معنای «تقسیم‌کننده‌ی عادلانه»، که غذا در آن گذاشته و از آن برداشته می‌شود. صفحاتی فیسبوکی نیز تحت نام Foodsharing فعالند. صفحه‌ی شهر ماینتس نزدیک به سیزده هزار عضو دارد، افبناخ در نزدیکی فرانکفورت دو هزار عضو، درسدن چهار هزار و بسیاری از شهرهای دیگر مثل دارمشتات، برلین،

---

<sup>۲</sup> <https://foodsharing.de>

کوبلنتس و ... در هر شهر معمولاً چند ایستگاه اشتراک غذا وجود دارد. کسی که به سفر می‌رود، می‌تواند کنسروهای باز نشده، نان، کاهو و هر چیز دیگر را در نزدیک‌ترین ایستگاه بگذارد و در صفحه‌ی شهر خودش اعلام کند. گاهی کسی زحمت این کار را هم به خود نمی‌دهد. می‌نویسد در صفحه که مقداری غذا هست و اگر خواستار دارد، پیام خصوصی بدهید و بیایید ببرید. نانوايي حجم عظیمی از نان را اعلان می‌کند. کسانی غذای اضافی مهمانی را. عکس هم اغلب ضمیمه می‌کنند. در گروه فیسبوکی ماجرا یکی دو بار شکل برعکس هم پیدا کرده. مثلاً کسی نیاز مبرم‌اش را به غذا اعلام کرده است. خانه‌ای دانشجویی در افبناخ بود که سبزیجات هفتگی‌اش را از این ایستگاه‌ها تامین می‌کرد. ایده‌ی اشتراک غذا کمی همجوار ایده‌ی دیوار مهربانی می‌ایستد. با این تفاوت که هدف بیش از کمک به نیازمند، جلوگیری از اسراف و کاهش دورریز بوده و همزمان مقابله با مصرف بی‌حد و حصری که محیط زیست را به ویرانی کشانده است. طبعاً همبستگی و روحیه‌ی اشتراک نیز تقویت می‌شود و نیاز عده‌ای هم پاسخ می‌گیرد.

صحنه‌ی پنجم.

در حوزه‌ی رودخانه‌های راین و ماین که شهرهای بزرگ‌اش فرانکفورت، ویسبادن، ماینتس و دارمشتات هستند، یک لیست ایمیلی بزرگ هست به نام «عرضه و تقاضا». عرضه‌ها و تقاضاها اما بیشتر از فرانکفورت و حومه می‌آید. از آگهی اجاره‌ی خانه هم‌رسان می‌شود تا درخواست کمک برای اسباب‌کشی بی‌مزد یا بیان نیاز به خدمت یا حمایتی که در بازار رایج روز هزینه‌بر است. متقاضی اما فقط اندکی پول در اختیار دارد یا خدمتی را می‌تواند متقابلاً ارائه دهد. وسایل دست دوم خانه مجانی یا به مبلغی پایین عرضه می‌شوند. کتاب و وسیله قرض داده می‌شود. حتا کسی پارسال پرسیده بود که آیا برگ‌های جوان تاکستان‌اش خواستار دارد و دلمه‌دوستان می‌توانستند بروند و در چیدن برگ کمک کنند و محصول کار را برای خود بردارند. هرچیزی ممکن است ارابه یا تقاضا شود. گاهی کسی بلیت کنسرتی را خریده که نمی‌تواند برود و مجانی یا زیر قیمت ارابه می‌دهد. پیشنهاد هم‌رانی از شهری به شهر دیگر و بردن کسی نیز ارابه می‌شود - سرویسی که وبسایت‌های رسمی‌تری نیز در اختیار دارد، اما این وبسایت‌ها اغلب پولی شده‌اند. خود ایده‌ی هم‌رانی نیز درخشان است. آلودگی سوخت را سرشکن می‌کند. مسافران ارزان و سریع سفر می‌کنند و بخشی از پول سوخت نیز به راننده بازمی‌گردد. از سویی امکان برقراری ارتباطات انسانی تازه به وجود می‌آید و تیپ‌های مختلف اجتماعی را می‌شود تجربه کرد. چیزی که شاید ایرانیانی که با قطار زیاد سفر می‌کنند، با آن به‌خوبی آشنا باشند. گاه حتا برنامه‌های خاصی در گروه ایمیلی اعلان

می‌شود، مثلاً توجه شهروندان به راه‌پیمایی ضد آ.اف.د (گروه راست‌گرای افراطی «آلترناتیو برای آلمان») جلب می‌شود و بسیاری کارها و خبررسانی‌ها و استمدادها که به ابتکار اعضا پا می‌گیرد یا فقط هم‌رسان می‌شود. این لیست ایمیلی مثال درخشانی از خدمت‌رسانی‌ها و تبادل کالاهایی است که لزوماً چشمداشت مالی ندارد. گروه به برکت روحیه‌ی سوسیال و همبسته‌ی موجود میان اعضا دوام یافته است. نه حمایت دولتی دارد و نه چشم به چنین پشتیبانی‌هایی دوخته است.